

بین اقطاع و سیورغال و تیول، از جهت مقررات واگذاری، نوع مالیات‌گیری، نوع انتقال به‌وراث و غیره تفاوت‌هایی است، ولی وجه مشترک آنها، این است که تیولداران در محیط تیول، قدرت فراوان داشتند.

رسم تیولداری را در ایران، تنها مجلس اول پس از انقلاب مشروطیت، رسماً الغا کرد. زمینداری بزرگ فئودالی، مقدار زیادی، به تیولداری مبتنی است؛ و در دوران نادرشاه و ناصرالدین‌شاه، دو بار کوشیدند تا این مالکیت را، که بر حسب احکام واگذاری تیول و قباله‌ها مورد اختلافات و شاجرات شدید بود، منظم کنند و احکامی صادر نمودند که به «رقبات نادری» و «رقبات ناصری» موسوم است.

علاوه بر آنچه گفتیم، فئودالیسم ایران و اروپا در نکات زیرین بایکدیگر تفاوت داشتند:

۱. بهره مالکانه و خراج غالباً نقدی و جنسی و ندرتاً به صورت بیگاری است، که در دوران معینی از فئودالیسم غربی شکل عمده بهره مالکانه است (Corvee). فقط در دوران اخیر تکامل فئودالیسم غربی است که بهره‌های جنسی و سپس نقدی مرسوم می‌گردد.
۲. وابستگی دهقانان به زمین، قانوناً وجود ندارد و عملاً ضعیف است، و حال آنکه در سراز اروپای غربی... دهقانان وابسته به زمین بودند و با زمین خرید و فروش می‌شدند.

۳. مالکان و اقطاعداران و تیولداران غالباً در شهر منزل دارند، و عامل خود را برای وصول مالیات و سیورسات بده می‌فرستند؛ بر خلاف فئودالیسم غربی که فئودال مستقیماً در «شاتوفور» های خود در ده منزل دارد و شهر تنها مرکز تسلط بازرگانان و اصناف است، و لذا در آن، محیطی نسبتاً آزاد حکمرواست. و حتی شهرهایی دارای رژیم جمهوری دیده می‌شود و به این جهت می‌گفتند: «هوای شهر آزاد می‌کند».

... شهر در ایران چنین نیست. شهرهای ایران تحت سیطره ولات و عمال سلطان یا خلیفه، دارای محیط مختلفی است. اصناف و بازرگانان در شهرهای ایران، قشرهای زیر دست هستند. این اسروبیژه تکامل بازرگانی و پیشه‌وری را، که در اروپا رخ داده، کند می‌کرده است. جور و ستم غارتگرانه، بویژه پس از آمدن ترکمانان سلجوقی، در قیاس با دوران سلسله‌های ایرانی، از حد تحمل‌پذیر، خارج شد.

... فقدان امنیت انسانی، هم در محیط کشاورزی و هم در جوامع صنفی، موجب اصلی بحران و یکی از علل عدم پیشرفت این دورشته و بدل‌نشدن آنها، به سرمایه‌داری سولد صنعتی است.

۴. روابط پولی و بازرگانی، بویژه در مقایسه با دورانهای نخستین فئودالیسم غربی، در کشور، بسطی فراوان دارد؛ کارگاه‌های بزرگ مانوفاکتور در ایران سابقه دارد؛ حتی از دوران ساسانیان، کارگاه‌هایی که گاه تا هزار کارگر داشته‌اند، مشاهده می‌شود.

شهرهای بزرگ و آباد، با بازارهای پررنگ و زیب، مساجد، مدارس، کاروانسراها، کتابخانه‌ها، حماسه‌های عمومی، کاخها و باغهای فراوان، بسیار بود؛ و در آستانه حمله مغول، مورخان از وجود شهرهای بسیار پر نفوس خبر می‌دهند.

در فئودالیسم غربی، بویژه در دورانهای نخستین و میانگین، شهرها کوچک، و روابط پولی و بازرگانی، محدود است. در عین حال روابط بازرگانی خارجی نیز به این وسعت نیست.

۵. نظامات درونی پیشه‌وران و تقسیم کار داخلی آن به نظر می‌رسد که با اصناف «گیلد» های اروپایی تفاوت بین دارد.

اصناف و پیشه‌وران دارای سازمانهای متجرب اروپایی نیستند، و تنوع تولید پیشه‌وری، لافل در برخی رشته‌ها بیشتر است.

۶. تعداد دهقانان و شبانان فئودالیزه نشده و طوایف و قبایل بیابانگرد، فراوان، و تصادم چادرنشینان گله‌دار و کلبه‌نشینان زمینکار، اسری است عادی. اقتصاد طبیعی، روابط پدر-سالاری، در روستا و در میان طوایف چادرنشین کاسلا مسلط است. با آنکه در فئودالیسم غربی ابزار، بویژه در دورانهای اولیه آن، اقتصاد طبیعی تسلط داشته است، ولی آن دیرپایی و سخت‌جالی را که در ایران نشان داده، نشان نمی‌دهد؛ زیرا در آنجا رشد قوای مولده و سیر به سوی سرمایه‌داری، اقتصاد کالایی را به اقتصاد مسلط بدل می‌سازد.

۷. برده‌داری، در دوران پیش از مغول، رونق می‌یابد، ولی دلیلی در دست نیست که بردگی از حدود «غلامان وثاقتی»، «غلامان سرایی»، و «غلامانی که به کار جنگ می‌پرداختند، فراتر برود...»^۱

در دوران بعد از اسلام، در ایران، قوای مولده در سطح کافی رشد نبود «آن تحولاتی که در اروپا، قبل و پس از رنسانس روی داد و منجر به بسط مانوفاکتور شد در ایران رخ نداد. با آنکه کارخانه‌های دوران صفویه را می‌توان مانوفاکتور نامید ولی در سطح نازل فنی است. استبداد خشن شاهان، خانها، بیگلر بیگیها، و ملاباشیها مصونیت فردی را از بازرگانان سلب می‌کرد. حداقل، مصونیت فردی برای تراکم سرمایه، حرکت آزاد کالا و بازرگانان ضروری بود. جامعه در زیر فشار دوگانه هجومهای بزرگ و کوچک و استبداد مطلق سلاطین، کمتر روی آرامش به خود می‌دید. در حالی که در باختر چنین نبود؛ در آنجا حداقلی از چنین مصونیت وجود داشت. فئودال بعکس ایران، در شهرها با نفوذ نبود و شهرها سرکز خوبی برای رشد تدریجی قوای مولده، علم و فن، بازرگانی و پیشه‌وری، تراکم سرمایه، تبدیل سرمایه تجاری و پیشه‌وری به سرمایه صنعتی، بسط مانوفاکتورها و بسط بازرگانی بین شهرها و بین کشورها بودند.»^۲

«در دوره ساسانی، کشور ایران، در حقیقت مجموعه‌ای از دولتهای نامتجانس یا حکومتهای مستقل بود، که اغلب آنها پیشوایانی داشتند که آنها را گاهی «شاه» و گاهی «خدا» و گاهی به القاب دیگر می‌خواندند، و همه آنها اطاعت از رئیس و فرمانده واحدی می‌کردند که به نام «شاهنشاه»، مسئول سرنوشت همه این ولایات و گاهی کشورهای مختلف بود. اعلان جنگ و صلح و فریب-لدهی سپاهیان متحد ایران در میدان جنگ با او بودند.

کشورهایی را که از قدیم، قلمرو نژاد ایرانی آریایی بوده، ایران می‌گفتند، ونواحی

فئودالیسم پیش از اسلام

۱. ویزگیها و دگرگونیهای جامعه ایرانی در دوره تاریخ، ص ۳۰ به بعد (به اختصار).

۲. همان، ص ۳۶.

را که شاهنشاهان ساسانی می‌گرفتند و به خاک خود می‌افزودند، انیران یعنی بیرون از ایران می‌گفتند؛ و عنوان رسمی شاهنشاهان ساسانی، شاهنشاه ایران و انیران بود که در روی سکه‌های خود به زبان آرامی «ملکان سلکاران وانران» می‌نوشتند... هر ناحیه‌ای بسته به وضع جغرافیایی یا مصالح نژادی و اختلاف دین و زبان و غیره، مستقل و مسؤل اداره خود بود... این نواحی مختلف، هر کدام استقلال نظاسی و مالی هم داشتند، و تنها می‌بایست در مواقع معین مبلغ معینی به پایتخت، برای مخارج عمومی کشور بفرستند، که آن را «خراج» می‌گفتند، و در جنگها عده معینی سوار و پیاده که همه وسایل جنگی را در محل تهیه می‌کردند، به میدانهای جنگ می‌فرستادند... گروهی از ایشان عنوان شاه داشتند، و این کلمه را بر نام نمر-زمینی که در آن حکمرانی داشتند می‌افزودند: کابلشاه (حکمران کابل)، ذابلشاه (حکمران زابلستان؛ در جنوب سیستان)، ترمذشاه (حکمران ناحیه ترمذ)، خوارزمشاه یا خسرو خوارزم (حکمران خوارزم)، ختلانشاه (حکمران سرزمین ختلان)، کوشانشاه (پادشاه کوشانیان واقع در جنوب افغانستان کنونی) و گیلانشاه... کرمانشاه... و عنوان دیگر حکمرانان ایران به کلمه خداه یا خدا منتهی می‌شد... گوزگان خداه (حکمران ناحیه گوزگانان)... چغان خداه (حکمران چغانیان) بخارا خداه (حکمران بخارا)... هنگامی که تازیان به نواحی جنوب و شرق و مغرب و مرکز ایران استیلا یافتند و به ایالات شمال شرقی و شمال غربی ایران نزدیک شدند به مقاومت سختی از طرف این حکمرانان مستقل بر خوردند.»^۱

برای آنکه خوانندگان بهتر با رژیم خان‌خانی آن ایام آشنا شوند، فهرست‌وار، سلسله‌هایی را که در ایران بعد از اسلام ظهور کرده و کمابیش به‌جهاتی نام و نشانی کسب کرده‌اند، ذیلاً ذکر می‌کنیم:

۴۲۰	تا ۳۳۰	در قسمتی از آذربایجان	سالاریان
۳۸۱	تا ۱۸۳	در شش‌روان	شروانشاهان (سلسله اول)
۵۹۵	تا ۳۴۰	گنجه و تراباغ	شدادیان
۴۵۷	تا ۲۲۵	در ناحیه دربند	بنو هاشم
۴۵۰	تا ۱۹۸	در قسمت دیگر آذربایجان	روادیان
۴۵۸	تا ۳۷۳	جنوب آذربایجان	شیبانیان
۴۵۴	تا ۳۰۷	در طارم و زنجان	کنگریان
۴۳۸	تا ۱۸۹	در دیلم	جستانیان
۴۲۴	تا ۲۵۰	در طبرستان	علویان
۲۹۰	تا ۲۵۴	در سیستان	صفاریان
۳۸۹	تا ۲۶۱	در خراسان و ماوراءالنهر	سامانیان
۴۰۱	تا ۲۷۹	در گوزگانان و بلخ	فریغونیان
۶۰۷	تا ۳۱۵	در ماوراءالنهر	آل افراسیاب

۶۲۸	تا ۵۲۱	در خوارزم	خوارزمشاهیان
۴۳۵	تا ۳۱۶	در گرگان	آل زیار
۴۴۸	تا ۳۲۰	در سرکز و جنوب غربی ایران	آل بسویه
۴۴۳	تا ۳۹۸	در اصفهان و همدان	سلسله کاکویه
۵۸۲	تا ۳۶۷	قسمتی از آسیای مرکزی	غزنویان

در مناطق فتودال‌نشین، اشخاص آزادی که عبارت از نزدیکان و بستگان فتودالها و بخرده‌سالکین بودند نیز زندگی می‌کردند. این جماعت برای حفظ موقعیت خود، ناچار طرفدار فتودالهای بزرگ بودند. در زمینهای فتودالها، دهقانان آزاد و دهقانان برده نیز کار می‌کردند، ولی اغلب، بردگان در داخل منازل مشغول خدمت بودند.

پس از آنکه مدائن در سال ۱۶ هجری به دست اعراب افتاد، تازیان می‌خواستند اراضی مفتوحه را به تصرف و تصاحب خود در آورند، ولی عمر با این روش مخالفت کرد، و معتقد بود که باید زمینهای مزروعی را در اختیار کشاورزان محلی قرارداد، و از آنان مالیات گرفت. بویوسف می‌نویسد: «چون ارض سواد فتح گردید، عمر در باره آن با مردم مشورت نمود. رأی عامه در این بود که سواد تقسیم گردد، و در این باره، بلال بن رباح بیش از همه جدیت و پافشاری داشت. همچنان عبدالرحمن عوف هم به همین رأی بود مگر عثمان، علی و طلحه رأی عمر را اختیار کردند، و رأی خلیفه آن بود که اراضی سواد را ترك گفته تقسیم نکنند، و چون الحاح و اصرار آنها را ملاحظه نمود، ایشان را دعا کرد.» و پس از چند روز گفت: «اینک حاجتی از قول خداوند یافتم و این آیه را تلاوت فرمود: «والذین جاؤن بعدهم..» آنگاه فرمود: «گفته آنرا برای شما تقسیم کنم و برای کسانی که بعداً می‌آیند چیزی نگذارم؟ پس، همه... اراضی را به اهلش گذاشتند و به وضع خراج به اراضی و جزیه بر سرهای ایشان اکتفا ورزیدند.»^۱ ابویوسف توفیق عمر را به فال نیک می‌گیرد.

پس از حمله اعراب، اشراف زمیندار ایرانی، برای این که کمتر مورد تعدی و تجاوز قرار گیرند، زمینهای زراعی خود را به یک مسلمان ذینفوذ واگذار می‌کردند تا در پناه حمایت او بتوانند املاک خود را حفظ کنند. در فتوح البلدان بلاذری به این معنی اشاره شده است: «چون تازیان در آذربایجان فرود آمدند، پارسیان دیده‌های خویش را بهر محافظت به پناه ایشان سپردند، و خود کشاورزان ایشان گردیدند.»^۲ و نیز می‌نویسد: «اهل سراغه زمینهای خود را به پناه سروان سپردند.»^۳ حتی در دوره‌های بعد نیز به پناه در آمدن (التجاء) در ایران دیده می‌شود. استخری می‌نویسد: «در پارس ضیاعی هست که ارباب آن در روزگار به حواشی سلطان تلجیه کردند و ربعی از خراج بینداختند.»^۴ و امرا از قدرت خود سوءاستفاده کردند، و

۱. ابویوسف خراج، ص ۵۲ (به نقل از: خسرو خسروی، نظامهای بهره‌برداری از زمین در ایران، ص ۷۸-۷۷).

۲ و ۳. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۶۸ (به نقل از: ماخذ فوق، ص ۸۱).

۴. مسالك والممالك، تصحیح ابرج افشار، ص ۱۲۸ (از همان ماخذ، همان صفحه).

اراضی خالصه و اراضی دیگران را به مالکیت خود در آوردند، و از این راه به دیگران ستمها کردند. مقدسی به منظاری که از این رهگذر به کشاورزان و مالکین جزء وارد می‌شده، اشاره می‌کند: «در سروکمی آب وجود داشت و علت آن وجود اسلاک سلطانی بود که در سر آب قرار داشت، و بقیه اراضی از لحاظ آب در مضیقه قرار می‌گرفتند و بدین طریق، به سهولت جزو اسلاک سلطانی در می‌آمدند.»^۱ طبری نیز به تمرکز اراضی در دست متنفذین بزرگ اشاره می‌کند و می‌نویسد: که در دوره ابومسلم «روستاهای تمام ناحیه مرو ملک یک یا دو تن بوده است.»^۲ کسروی در مقدمه شهریاران گمنام، در پیرامون فتوایلیسم و عدم تمرکز در دوران بعد از اسلام، چنین می‌نویسد:

شاید بسیاری باور نمایند که از سال سی ام هجری، که سال سرگ یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی است، تا سال ۱۳۴، که تاریخ بر افتادن قاجاریان می‌باشد، در درون حدود طبیعی ایران، بیش از یکصد و پنجاه خاندان به استقلال یا نیمه استقلال پادشاهی کرده‌اند، و از میان ایشان، تنها چهار خاندان سلجوقیان، مغولان، صفویان، و نادر شاه را می‌توان گفت که بر سراسر ایران حکمروا بودند. از دیگران طاهریان، سامانیان، صفاریان، غزنویان، بویه‌یان، خوارزمشاهیان، قه‌ره‌یونلوویان، آق‌قویونلوویان، زندیان، و قاجاریان، اگر چه پادشاهان بزرگ و بنام بودند، هیچکدام سراسر ایران را زیر فرمان نداشتند. آن دیگران هم جز خاندانهای کوچکی نبودند که هر کدام بر یک یا دو ولایت فرمانروا بودند.

چه بسا بوده که در یک زمان، بیش از ده پادشاه مستقل در ایران حکمروا بوده‌اند. برای گواه، پادشاهان سال ۴۲۰ هجری را در اینجا نام می‌بریم: در آغاز این سال، سلطان محمود غزنوی در غزنه، قدرخان در بخارا، سنجهر پسر قابوس در گرگان، با حرب زرین کمر، در رستم‌دار، مجدالدوله دیلمی در ری، علاءالدوله کاکویه در سپهان، ابراهیم پسر مرزبان کنکری در تارم، و هسودان روادی در تبریز، فضلون شدادی در گنجه، شروانشاه در شروان، ابوکالیجار دیلمی در شیراز، ابوالفوارس دیلمی در کرمان، جلال‌الدوله دیلمی در بغداد تا نواحی کرمانشاهان پادشاه رسمی و مستقل بودند.^۳ «این پادشاهان با هم نساخته پیوسته به زرد خورد و کشاکش برمی‌خاستند، و سراسر کشور پیوسته گرفتار فتنه و غوغا بود.»^۴

در دوره غزنویان و آل بویه و سلجوقیان، مکرر از طرف متنفذین و زورمندان به خردم مالکان و کشاورزان تعدی و تجاوز می‌شده است. راوندی در (احق‌الصدور به مظالم یکی از مأمورین دیوانی در عهد سلاجقه اشاره می‌کند و می‌نویسد: «سرگ وی راحت و آسایش مسلمانان بود که اهل عراق از قوانین ظلم که در خوزستان منتشر کرده بود، می‌اندیشیدند و

۱. احسن‌التقسیم، چاپ دوم، لیدن ۱۹۰۶، ص ۲۹۹ (به نقل از همان مأخذ، ص ۸۸).

۲. تاریخ طبری، چاپ بیروت، ص ۱۹۵۲ به بعد (از همان مأخذ، همان صفحه).

۳. شهریار گمنام ص ۹-۱۰.

۴. همان، ص ۱۰.

دهقانان بر املاک ایمن نبودند که قباله‌ها همی خواست. وی گفت: زمین از آن ائمه‌المؤمنین است، چه کسی باشد که ملک دارد.»^۱

گردلفسکی، مستشرق شوروی، در مقدمه تالیف سلاجقه آسیای صغیر می‌نویسد: «فتودالیسم در شرق تا قرن ۱۰، در برخی نقاط تا قرن بیستم، دوام یافت؛ بطوری که در حال حاضر می‌توانیم در بعضی مناطق شرق آثار زندگی قرون گذشته را مشاهده کنیم.»
در ایران، آثار فتودالیسم از دوران باستان تا قرن بیستم به چشم می‌خورد؛ منتها کیفیت و خصوصیات آن همواره یکسان نبوده است. بطور کلی، هر وقت در ایران سلسله مقتدری سلطان توانایی زمام امور را در دست داشته، فعالیت تخریبی فتودالها کمتر بوده است، و در هر دوره‌ای که قدرت حکومت مرکزی متزلزل می‌شده، ترکتازی و تجاوزات فتودالها فزونی می‌گرفته است.

در ایران و سایر ممالک شرق نزدیک، از نیم قرن پیش به این طرف، در اثر نفوذ تمدن و سیاست اقتصادی غرب و رشد روزافزون جنبش بورژوازی، لازم بود که هر چه زودتر به اغتشاشات و آشفتگی‌هایی که زاینده سازمان منحل فتودالی است، پایان داده شود تا در سایه تمرکز و امنیت، فعالیت‌های اقتصادی و تجاری در سراسر این منطقه، بدون بیم و هراس، امکان پذیر گردد.

در ایران، اعلیحضرت فقید و در ترکیه کمال‌آتاترک، به نیروی تخریبی و مزاحم فتودالها و اشرار و یاغیان محلی برای همیشه پایان بخشیدند. با وجود شکست قطعی قدرت سیاسی و نظامی فتودالهای بزرگ، نفوذ اقتصادی و تجاوزات آنان به طبقه وسیع کشاورزان تا ۶ بهمن‌ماه ۱۳۰۴ همچنان پایدار بود. این قدم، یعنی مبارزه با قدرت اقتصادی فتودالها نیز در پناه حمایت شاهنشاه، از سال ۱۳۴۱ آغاز گردید و با تقسیم اراضی بین کشاورزان به تسلط اقتصادی فتودالها نیز پایان داده شد. ولی افزایش تولید و بهبود وضع کشاورزان، مستلزم اجرای نقشه‌هایی است که ضمن بحث در احوال کشاورزان اجمالاً از آنها سخن گفتیم.

مالکیت بزرگ
ابن خلدون در مقدمه خود، مالکیت بزرگ را از دوره اسکان‌پذیر می‌داند: یکی از راه ارتش، دوم از راه تجاوز. وی در صفحه ۷۴ از کتاب خود، می‌نویسد که ثروتمندان و توانگرانی که دارای ضیاع و عقار فراوانند، ممکن است مورد تعدی و تجاوز اسرا و پادشاهان قرار گیرند، و از راه کشمکش، پاپوش دوزی و نیرنگ، ثروت و املاک آنها را از کفشان بر بایند. سپس می‌نویسد: «بیشتر احکام سلطانی، غالب اوقات، متکی بر جور و ستم است؛ زیرا عدل محض تنها در دوران خلافت شرعی است و آن هم کم دوام بود، چنانکه پیاسبر (ص) فرماید: «خلافت پس از من سه سال خواهد بود، آنگاه خلافت به پادشاهی ستمگرانه‌ای باز خواهد گشت.»

سپس می‌نویسد: «در چنین جامعه‌ای، مالکین برای حفظ مقام و موقعیت خود، ناچارند به صاحب‌جاهی از خویشاوندان خویش متکی باشند که در دستگاه سلطنت نفوذ داشته باشد؛ یا خود آنان در آن بارگاه پایگاهی به دست آورند تا در سایه آن، خود را از تجاوزات

ستمکاران برهاند. و در صورتی که به چنین وسایلی متکی نباشند، به انواع حیلها و دست‌آویزها، مورد تاراج زورمندان قرار خواهند گرفت.^۱

این قبیل توانگران که ابن‌خلدون از آنها نام برده و نوشته است که ادامه زندگی آنان بدون نگرهبانی و حمایت اشخاص صاحب جاه‌اسکان‌پذیر نیست، وضعی شبیه به دوامسال‌های اروپا داشتند، و ناچار بودند برای حفظ موقعیت اقتصادی و اجتماعی، خود را در پناه شاه یا سنور زورمندی قرار دهند.

هر قدر نفوذ دولتها کم می‌شد، قدرت فئودالها افزایش می‌یافت و فکر خودسختاری و توسعه‌طلبی در آنان قوت می‌گرفت؛ چنانکه در اواخر حکومت سامانیان، خوارزم، چغانیان و بسیاری مناطق دیگر ظاهراً تابع حکومت مرکزی بودند ولی در عمل، از اجرای دستورهای حکومت سامانیان سرباز می‌زدند؛ چنانکه یکی از عوامل سهم شکست حکومت سامانیان، غزنویان، سلاجقه، و خوارزمشاهیان را، غیر از تضاد شدید طبقاتی و مبارزه طبقات محروم، باید در اختلاف و مبارزه بین فئودالها با حکومت مرکزی جستجو کرد.

بیشتر فجایعی که در دربار و شهرها و سراز حکومتی رخ می‌داد، ناشی از اختلاف فئودالها و اشراف با یکدیگر، برای به دست آوردن مشاغل سهم بود. اسرا و سلاطین گاه، برای حفظ موقعیت خود، با فئودالها و اشراف محلی از در دوستی در می‌آمدند و به حکمرانان و نمایندگان خود دستور می‌دادند که از منافع خصوصی آنها حمایت کنند. بیهقی در تاریخ خود می‌نویسد: سلطان مسعود «... حسن سلیمان را گفت ما فردا بخواهیم رفت، و این ولایت شحنگی به تو سپردیم؛ و سخن اعیان را بشنوی و هشیار و بیدار باشی تا خلی نیفتد به غیبت ما.» در هر حال سلاطین چون غالباً به مردم ستم می‌کردند، نمی‌توانستند به توده مردم یعنی به اکثریت خلق متکی باشند. پس ناچار بودند با فئودالها و زورمندان از در دوستی درآیند. مطالب زیر مؤید این معنی است:

به حکایت مجمع‌الانساب پس از آنکه سلطان محمود برادر خود گفتگوی سلطان محمود اسماعیل را گوشمالی داد، به غزنین آمد. «پس روی به ارکان و اعیان با ارکان دولت آورد و گفت:

غم مَدادید که امروز شما را همچون منی هست و خاطر ما همه در عدل و دقایت شماست؛ و من نیز یکی از شماهام و سرا نصیحت کنید و اگر بر من چیزی رود که باعث خطا و صواب باشد سرا راه‌نمایید و بیدار کنید، و ما را از شما هیچ چیز دریغ نیست، و این مملکت پدر من گرفته است و ملک کوچک نیست. همگان، مدد باشید تا دشمن قصد نکند و شما همه برادران منید. تمامت ارکان و اعیان سر بر زمین نهادند و دعا و ثنا گفتند، و پس بفرمود تا خلعتها راست کردند و هر کسی را در خور او خلعت و تشریف دادند، تاستوران و مسخره‌سگبان و ایشان را بناخت، و وزارت بر ابوالعباس اسفرینی داد.^۲ قبل از غزنویان در عهد سامانیان

۱. مقدمه ابن‌خلدون، ج ۱، ص ۲۴۲ به بعد. ۲. مسعودی، ص ۲۴۲، در پیرامون تاریخ بیهقی، ج ۱، ص ۲۸.

نیز همواره اتکاء سلطنت به طبقه فتودالها و اشراف بود یعنی در حقیقت در ایران بعد از اسلام تقریباً همیشه نوعی الیگارشی یا حکومت اعیان و اشراف برقرار بود، که شاه در رأس آنها قرار داشت و از منافع آنان دفاع می کرد. چنانکه در دوره سامانیان پس از آنکه اسماعیل به امارت بخارا برگزیده شد بدون استمداد از لشکریان وارد بخارا شد. فرای در کتاب بخارا می نویسد: «وی (اسماعیل) وقتی به بخارا آمد، لشکری همراه نداشت و قبل از آنکه بزرگان شهر اطمینان کافی در مورد حمایت و پشتیبانی از وی بدهند حاضر نبود وارد شهر شود. همینکه چنین اطمینانی داده شد وی در میان غریب شادی مردم بخارا وارد شهر شد و قدرت را در دست گرفت. این امر در اواخر سال ۸۷۴ (۲۵۹ هـ) اتفاق افتاد... اسماعیل در میان جمعی که سکه های پول بر سر او نثار می کردند وارد شهر شد، نثار سکه از رسوم کهنی است که در ادوار متأخر حتی در میان تزارهای روسیه نیز شیوع یافت.»

ثروت فتودالها
در حالی که طبقات زحمتکش، یعنی کشاورزان و پیشه‌وران، در نتیجه پرداخت مالیاتها و عوارض گوناگون و تحمل بیگاری و دیگر مظالم در کمال عسرت به سر می بردند، طبقه اشراف و فتودالها در نهایت تنعم زندگی می کردند. دارای اشراف، به حکایت منابع تاریخی، عبارت بود از زر نقد، جواهر، ملک مستقل (شیاع و عقار)، زرینه و سیمینه، ملک و ده، آسیا، قنات، کاروانسرا، گرمابه، اسب و قاطر و گله های گوسفند و گاو و شتر، و بنده های درم خرید و کنیزکان هنرمند، و جز اینها. فرخی سیستانی در اشعار زیر، موقعیت اجتماعی خود و سایر طبقات متنعم را مجسم می کند:

باله و طرف جفتم و با کام و هوا یار
با نعمت بسیارم و با آلت بسیار
هم با صنم چینم و هم با بت تاتار
اسبان سبکبار و ستوران گرانبار
ور فرش سرا خانه چو بتخانه فرخار
زین نعمت وزین آلت وزین کار و از این بار

کاربست مرا نیکو و حالبت مرا خوب
با ضیعت بسیارم و با خانه آباد
هم با رمه اسبم و هم با گله میش
ساز سفرم هست و نوای حضرم هست
از ساز سرا خیمه چو کاشانه مانی
میران و بزرگان جهان را حسد آید

سرای من از فرش و مال و اوانی
به کاکویی و روسی و خسروانی «فرخی»

مرا شاد کردی و آباد کردی
بپاراستم خانه از نعمت تو

فرخی سیستانی، که در آغاز، زندگی محقری داشت، به قول نظامی عروضی، کارش بدانجا رسید که «تا بیست غلام سیمین کمر از پس او بر نشستندی»، فرخی، در توصیف استغناء خود، چنین می گوید:

توانگرم به غلام و توانگرم به ستور
توانگرم به نشاط و توانگرم به سرور
لباس من به بهاران ز توزی و قصب است
به تیرماه خز قیمتی و قز و سمور

مراکبان دارم نیکو که به راهم بکنند
دلبران دارم خوشرو که در ایشان نگرم
سیم دارم که بدان هر چه بخواهم بدهند
زر دارم که بدان هر چه ببینم بخرم
در قادیخ بیغی می خوانیم: «آن هدیه ها را به میان آوردند... سیصد شادروان و دو بیست خانه
قالی و دو بیست خانه محفوری.»^۱

غضائری نیز در وصف ضیاع و عقار نامحدود خود، می گوید:

آیا ملک که ضیاع و عقار ملک مرا
نه آفتاب مساحت کند نه باد شمال
دارایی البتکین: «در خراسان و ماوراءالنهر، پانصد پاره دبه و ملک بود، و هیچ شهری
نبود که او را در آن شهر سزایی و باغی و کاروانسرای و گرمابه ای نبود؛ و مستغل بسیار
داشت، و هزار هزار گوسفند و صد هزار اسب و استر داشت.»^۲

به قول جرجی زیدان: «یکی از ملاکین بغداد، موسوم به محمد بن عمر، سالی دو میلیون
و نیم درهم به دولت مالیات ارضی و املاک می پرداخته است... در شهر استخر (فارس)،
خاندان متمولی بوده که آن را آل حنظله می گفتند و ثمن آنان به اندازه ای بود که سالی ۱۰
میلیون درهم مالیات می دادند. یکی از افراد این خاندان به نام عمرو بن عینیّه یک میلیون درهم
به بهای چندین مصحف داده و آنها را در شهرهای اسلام پخش کرد دو تن دیگر از این
خاندان، به نام مرداس بن عمر، و محمد بن واصل (دو پسر عمو) هر کدام، سالی سه میلیون
درهم مالیات می دادند.»^۳

پس از مرگ المستعلی بالله، «الآمر» به مقام خلافت رسید و وزارت او
نیز با اسیرالجیوش بود. این وزیر، مانند بسیاری از شخصیت های آن
دوران، به زخم کاردیکی از فداییان حسن صباح، از پا در آمد. امام

ثروت فراوان امیر الجیوش

یافعی در باره ثروت فراوان این سرد چنین می نویسد:

از نفایس اموال آن مقدار که ملک افضل اسیرالجیوش را جمع آمده بود، هرگز
هیچیک از وزراء سلاطین را دست نداده بود، و از جمله متروکات او شصت و چهار دینار
سرخ بود و دو بیست و پنجاه اردب سملو از نقره، و هفتاد و پنجاه جاسه اطلس و دواتی
از طلای احمر که مرصع بود به دروگوهر و مقومان ذوالبصیره، آن را دوازده هزار دینار
قیمت کردند و صد سمار طلا که هر یک صد مثقال وزن داشت و پانصد صندوق
که از لباس های فاخر مالامال بود و اسب و اشتر و استر و عوامل آن مقدار از وی
باز ماند که تعداد آن سمت تیسیر نپذیرفت، و از گاو شیردار و گاو میش و گوسفند آن
مقدار جمع آمده بود که شخصی شیر آنها را هر سال به سی هزار دینار اجاره کرده بود.^۴

۱. بیغی، فیاض ص ۴۱۷. ۲. در پیرامون قادیخ بیغی، پیشین، ج ۱، ص ۲۱۰.

۳. قادیخ تمدن اسلام، ج ۲، ص ۲۱۳ (به اختصار). ۴. حبیب السیر، ج ۲، ص ۴۵۸.

به نظر دکتر لمتون: «یکی از خصایص بارز دوره مغول آن است که در این زمان، املاک و اسوا ل شخصی به مقدار کثیری افزایش یافته است. در عهد سلجوقیان، اراضی وسیعی در اختیار مقطعان بود، اما اینگونه اطاعات بیشتر بمنزله حکومت‌های محلی بود، نه املاک شخصی. اما در دوره مغول، مأموران کشوری، خواه از زمینداری و خواه از سرمایه‌هایی که در این کار صرف می‌کردند، ثروت‌هایی سرشار به هم زدند. این زمینها، به استثنای مواردی که حکومت آنها را بصادره، یا رقیبان غصب می‌کردند، به حکم وراثت، به وراثت مالک می‌رسید. در وصیتنامه وزیر اعظم، خواجه رشیدالدین فضل‌الله، سیاهه‌ای از اسوا ل او به دست آمده است. این سیاهه اولاً مشتمل است بر املاکی که او در «ربع سسکون» تبریز خریده و آباد کرده بود. وی بعضی از آنها را بر طبق وصیتنامه بر اولاد ذکور و اناث و بقاع خیریه، و بعضی را به ملکیت فرزندان و «علما» وقف می‌کند. ثانیاً سیاهه، مشتمل است بر املاکی که واقع در املاک خالصه (املاک خاصه) (یعنی جزو آنها؟) و املاک غازی (ضیاع غازی) بود، و وی آنها را آبیاری و زراعت کرده بود و به او تعلق داشت. املاکی که در نقاط مختلف امپراتوری وجود داشت، جزو این دسته از املاک به شمار می‌رفت.

رشیدالدین به سوجب این وصیتنامه، بعضی از آنها را وقف، و برخی را به اولادش منتقل می‌کند. از این نکته که او توانسته است این املاک را به ورثه‌اش انتقال دهد، یا آنها را به صورت موقوفه در آورد، چنین بر می‌آید که وی نسبت به املاک خویش، صاحب حق مالکیت بود، و به ظن غالب، آنها را بعنوان اقطاع یا بخشش، صاحب شده یا از طریق معامله به دست آورده بود. املاک واقع در توران را، که بعضی از آنها عطیه (سیورغال) سلاطین بود، و بعضی از آنها را پیشکاران و (وکلا)ی او خریده بودند... در وصیتنامه، وقف بر جمیع اولاد ذکور و اناث می‌کند. همچنین املاک خود را واقع در سوریه و یمن... وقف کعبه و اورشلیم می‌کند. در سند و هند نیز املاکی داشت که بعضی از آنها را خریده بود، و بعضی از آنها عطیه (سیورغال) سلاطین هند بود. او اینها را وقف خانقاه شهاب‌الدین عرسهروردی کرد. نخلهایی را که خود خریده و بعضی را خود در ولایات مختلف کاشته بود، وعده آنها به ... سی رسید، عده‌ای از آنها را به ملکیت فرزندان خود و ملکیت دیگران در می‌آورد، و مابقی را وقف می‌کند؛ و باغهای میوه و تاکستانهایی را که وی در ولایت داشت و در سند دیگر به خط عبدالملک حدادی ثبت کرده بود، ظاهراً وقف خیرات و مبرات می‌کند: [مکاتیب (شیدی)، ص ۳۴ - ۲۳۳].

رشیدالدین علاوه بر اغنام و احشایی که داشت، ظاهراً دارای عدهٔ بیشماری طیور اهلی بود که به دهقانان، بر مبنای نوعی قرارداد معروف به «طرازه»، اجاره داده بود. این طیور اهلی مشتمل بود بر بیست هزار ماکیان، که در دست رعایای دهات تبریز و سلطانیه و همدان بود و در وصیتنامه اینها را وقف بیماران می‌کند؛ ده هزار غاز و ده هزار اردک، که به دست روستاییان تبریز و سراغه سپرده بود، برای فرزندانش باقی می‌گذارد. هزار رأس گاو نر، هزار رأس دراز گوش به جهت حمل میوه و سباد (کود مخلوط) و کود و سنگ و غیره بر ربع رشیدی و بیستانهای تبریز، که او انشاء کرده بوده است، وقف می‌کند؛ و این چهار پایان را به دست دهقانان سهم بر،

یعنی زارعان دهات مهراوه رود، و باغبانان فتح آباد و رشیدآباد، می‌سپارد. اگر چه ممکن است، رشیدالدین را نمونه توانگرترین مرد دیوانی در آن دوره دانست، اما به هیچ وجه، نمی‌توان او را از این حیث، ممتاز و مستثنی شمرد. در زمان اباقا (۸۰-۶۳۳) این طوقی در عراق، به سبب اجاره کردن زمینهای خالصه توانگرشد. درآمد روزانه شمس‌الدین-محمد جوینی را، که وزیر اعظم هولاکو و پس از او اباقا و تکویدار بود، به مبلغ ده هزار دینار تخمین زده‌اند...»^۱ از آنچه گذشت چنین نتیجه می‌گیریم که:

«... خواجه رشیدالدین در مدت ۲۱ سال، وزارت خود (۷۱۸-۶۹۷ هـ) ثروتی نیکران ببندوخت، و به سبب وصیتنامه، که در هنگام مرض مهلکی، به عنوان مولانا ناصرالدین-محمد ترکه نوشته، متروکات و دارایی خود را به شرح زیر صورت داده است:

الف- زمین مزروعی ۱۲۵۰۰ «فدان» و اگر هرفدان را معادل ۷ هکتار حساب کنیم زمین مزروع خواجه در حدود ۸۷۸۵ هکتار بوده و در نواحی مختلف قرار داشته است... خواجه رشیدالدین ۲۵۰ تومان غازانی، که هردینار آن معادل سه مثقال طلا بوده، پول نقد داشت و به گفته خود، اغلب آن را به تجار امین سپرده بود که بدان تجارت کنند. و اگر به پول امروز حساب کنیم، پول نقد خواجه در حدود ۳۴۵ میلیون تومان خواهد بود. خواجه رشیدالدین هزار جلد قرآن و ۶۰ هزار جلد کتاب به بیت‌الکتب ربع رشیدی وقف کرده بود... و نیز در ربع رشیدی اثاث و قنادیل و شمعدانها و بساطها و مسندها و آلات طبخ و دارالضیافه و آلات دارالشفای وجود داشت که از شمار بیرون بود و به سالها جمع‌آوری شده بود؛ و از آنجمله هزار خمره شربت که از چین آورده بودند...»^۲

خواجه این املاک را ظاهراً با مال حاصل خود خریده و از طریق شرعی به خود منتقل کرده است، و قسمتی را هم از طریق حیازت و احیاء اراضی موات به تصرف در آورده است، و بعضی از املاک از طرف سلاطین اطراف به خواجه اعطا شده است و قسمتی از املاک و دارایی او از راه دیوانی کردن املاک بزرگان مملکت به دست آمده است.

«... کاشانی درآمد دیگری از راه رشوت به خواجه نسبت می‌دهد که روز بروز از عمال و رعایا گرفته است؛ و می‌گوید در اختلافی که بین خواجه رشیدالدین و خواجه تاج - الدین گیلانی حاصل شد، سلطان محمد اول جایتو را معلوم شد که ربعی از درآمدهای مملکتی عاید خواجه رشیدالدین می‌گردد.»^۳

خواجه قسمت اعظم درآمد املاک فراوان خود را برای رفع احتیاجات افراد خانواده و خدام و مباشران و دوستان و اهل علم به مصرف می‌رسانید. احتیاجات زمستانی خواجه عبارت بود از: (۱) انواع پارچه از قبیل کسخا، اطلس، الواد، مصنف، گلستان، ماشاد و جز اینها؛ (۲) سوز و گیوه ۷۷۲ زوج؛ (۳) کپنک هزار عدد؛ (۴) قدک هزار عدد، انواع پوستین. ۱۴۲۶

۱. مالک و زادع، پیشین، ص ۱۹۷ به بعد (به اختصار).

۲. حسینی ستوده، «مواهد و درآمدهای خواجه رشیدالدین فضل‌الله»، مجموعه خطا به‌های تحقیقی در باره

رشیدالدین فضل‌الله، ص ۳۴-۱۴۱ (به اختصار). ۳. همان، ص ۱۴۹.

ثوب... و انواع دیگر لباس و مواد غذایی که از هر یک، خوراها برای مصرف اطرافیان خود مطالبه می کرده است.^۱

www.bakhtiaries.com

در کتاب مکاتبات (رشیدی)، چندین صفحه اختصاص به صورت موقوفات رشیدی دارد: تفصیل الفدانات بالممالک عراق عرب، روم، عراق عجم، آذربایجان و غیره که ذکر یکایک آنها در این کتاب موجب ملال خاطر خوانندگان خواهد شد. در مقدمه و فنامه خواهی می نویسد: «املاک که در ربع مسکون خریده و عمارت کرده مجموع را بعضی وقف بر ذکور و بعضی بر بقاع خیر، دون الاولاد کرده ایم، و بعضی به ملکیت به فرزندان و بعضی به ملکیت به علماء اسلام داده... هر سال از حاصل این موقوفات، هفتصد و چهل و هشت هزار من نان و سیصد و بیست هزار من گوشت به ارباب استحقاق و وظایف دهند. و دیگر، شرطها رفته که در دارالشفا و دارالقران و دارالحدیث و دارالضیافه و غیره از بقاع خیریه کنند؛ انشاء الله که در محل قبول افتد. دیگر گله های اسب از مادیان و غیره که در روم و دیار بکر و تبریز و شیراز و کرمان است و به دست کدخدایان احشام سپرده، مقدار سی هزار رأس. دیگر پنجهزار شتر ماده... پنجهزار شتر دیگر که به دست خلیج سپرده ام... دیگر گله های گوسفند که در روم و بغداد و دیار بکر و شیراز و تبریز و اصفهان و مازندران و خراسان و لرستان به دست کدخدایان احشام سپرده ام پانصد گله است، هر گله پانصد رأس، وقف کرده ام بر ربع رشیدی که روغن و پشم و کشک و نتاج آنها سال به سال، صرف خیرات و مبرات کنند...»

دیگر، ده هزار سر گاو ماده... بیست هزار قطعه مرغ، وقف بردار الشفای ربع رشیدی و دارالمرضای سلطانیه و بیت الادویه همدان تا نتایج آن را صرف بیماران کنند. دیگر، ده هزار قطعه غاز و ده هزار قطعه اردک. دیگر، هزار رأس گاو نر و هزار رأس دراز گوش وقف کرده ام بر ربع رشیدی و بساتین تبریز. دیگر، پانصد نفر غلام، خارج غلامانی که وقف شده به فرزندان ذکور داده ام. دیگر، سیصد نفر کنیزک، خارج کینزانی که وقف شده به فرزندان اناث داده ام. دیگر، دو بیت الحکمه که در جوار گنبد خود از بزمین و یسار ساخته ام، از جمله هزار مصحف در آنجا نهاده ام، وقف کرده ام بر ربع رشیدی و مفصل آن بدین موجب است: آنچه به خط طلا نوشته است... ۳ عدد، آنچه به خط یاقوت است... ۱ عدد، آنچه به خط ابن مقله است عددان، آنچه به خط سهروردی است... ۲ عدد، آنچه به خط اکابر است... ۲ عدد، آنچه که به خط روشن خوب نوشته شده است ۶۵۳۸ عدد.

دیگر شصت هزار مجلد کتاب در انواع علوم و تواریخ و اشعار و حکایات و امثال و غیره، از ممالک ایران و توران و مصر و مغرب و روم و چین و هند جمع کرده ام، همه را وقف گردانیدم بر ربع رشیدی. دیگر، اثاثات و قنادیل و شمعدانها و بسط و مساند و آلات طبخ دارالضیافه و آلات دارالشفا که ذکر مفصل آن از حد بیرون است و به سالها جمع شده؛ از جمله هزار خمره شربت از چین آورده اند و بغایت متکلف ساخته و اسمای «اشربه» بر آن نوشته و به القاب این ضعیف موشح کرده اند. و قوتیهای معاجین هم در چین ساخته اند، و

اگر مفصل مجموع اثانات ربع رشیدی بنویسم موجب ملال و کلال باشد. دیگر، صدویست هزار کرغله... دیگر دراهم و دنانیر منقود. مبلغ دویست و پنجاه تومان غازی کل دینار منها ثلثه مثاقیل و اغلب و اکثر به تجار امین سپرده‌ام و بدان تجارت می‌کنند... دیگر، طلا مقدار پنجهزار مثقال به فرزندان ذکور و اثانات داده‌ام. دیگر، جواهر نفیس... دیگر اقمشه شرط کرد که این وجوهات را بعد از سمات این ضعیف، بدین نوع به پادشاه وقت و فرزندان این ضعیف، ذکوراً و اثاناً، و حررها و سربات و خواجه‌سرایان آزاد و غیره قسمت کنند.»

سپس نام یکایک آنها و حصهٔ هر یک را ذکر می‌کند و در پایان می‌نویسد: «توقع چنان است که از حال ایشان غافل نباشند... این مکتوب بجهت آن قلمی شد تا به تسک نکه دارند و نگذارند که فرزندان بر هم زیادتی کنند؛ و مثل این، صد مکتوب نوشته‌ام و به فضیلت عالم فرستاده. اگر همه ضایع بود یکی بماند، حکم همه یکی باشد، و چون این سواد در اکثر بلاد باشد، فرزندان را مجال تغییر و تبدیل نباشد، و پیش همگنان روشن باشد. والسلام، سایه عالی پاینده و مستدام باد.»

در کتاب آداب‌الحرب مبارک‌شاه به پاره‌ای از تحف و هدایای عصر فتودالیسم اشاره شده است: انواع تحف و هدایا: «... مصحف و تفسیر نیکو خط نادر، و مصحف واضح و با تکلف؛ غلام و کنیزک ترک و رومی و حبشی و هندو؛ جامهٔ زروسیم؛ اسب و اشتر بختی و استروژین و لگام ظریف؛ و تیغ و کتاره و سپر ناچخ و تیروکمان و زره و جوشن و خود و برگستوان و جیرک و خفتان و ساعدین و ساقین و برقع و کاردهای دسته ختو و کرگ و چندن و عود و آبنوس و دندان پیل و ماهی و لعل و فیروزه و عقیق و یشم و جزع و سرون کرگ بحری و شفاف؛ و جامه‌های ثقال و کتان و توی و مصلاها از هر جنس و مخمل و کجی و دستک بازو پیل ترک چکین ظرایف از هر جنس و نطع و بالش و قندز و وقاقم و سنجاب و رویه برطاسی و بلغاری و سمور و سفور و سگ‌آبی... و پوست شیر و ببر و پلنگ بربری و یوز و سیاه‌گوش و سگد شکاری و شاهین و باز و چرخ و باشه و آوندهای چیتی و خدنگ و شفاف وادیم طایفی و مکی و آنچه بدین ماند...!»

به نظر سهیل کاشانی:

... عموماً گوسفند و شتر و قاطر را جز دولت نمی‌شمارند. و چهارپایان را سال بادی می‌گویند؛ زیرا که به یک آفت هوایی دیده‌ایم که شخصی که صاحب دو هزار گوسفند و یکصد قاطر و شتر بوده به اندک زسانی همه تمام شده است. ولی پول نقد و جواهرات و سایر اجناس و آب و اراضی به آفت هوایی ناچیز نمی‌شوند. پس مالکین چهارپایان را دولت‌مند نمی‌گویند.^۲

نجرجی زیدان می‌نویسد:

علاوه بر وزیران و والیان و کاتبان، که از نزدیکان خلیفه و کارسندان عالی‌رتبه

۱. محمد مبارک‌شاه، آداب‌الحرب والشجاعه، به اهتمام احمد سهیل‌خوانساری، ص ۱۲۷.

۲. رک: عبدالرحیم کلانترنرایی (سهیل‌کاشانی)، قادیخ کاشان، به کوشش ابرج افشار، ص ۲۷۳.

دولت بودند، سایر مردمانی که از دور و نزدیک به دستگاه خلافت راه می یافتند، ثروتهای هنگفت به دست می آوردند. مثلاً شاعران و ساززنها و آوازخوانها نیز هر کدام ثروت زیادی پیدا می کردند؛ ابراهیم موصلی، آوازه خوان هارون، ۲۴ میلیون درهم از خود باقی گذارد و ترکم جبرئیل بن بختیشوع، پزشک هارون، نود میلیون درهم بود...^۱

قیمت زمین بطوری که از تاریخ بیهقی بر می آید، قیمت زمین در این دوران نیز بستگی به اوضاع سیاسی و امنیت و آرامش کشور داشته است؛ چنانکه در سال ۴۲۷، که دوران آبادی و رونق نیشابور به حساب می آید، بنو نصرمشکان می خواست زمینی بخرد، قیمت هر جریب، یا به اصطلاح آن روز، هر «جفت وار» هزار درم بوده، و با درخت و کشت سه هزار درم؛ و چهار سال بعد، سال ۴۳۱، همین زمین قیمتش به دو بیست درم تقلیل یافت. و پس از شکست سیاسی دندانقان در همان سال، هر جریبی از آن زمین را به بهای یک من گندم می فروختند؛ از این بیان بیهقی، آشفتگی وضع اقتصادی و عدم ثبات سیاسی آشکار، و معلوم می شود که شکفتگی اوضاع اقتصادی تا چه حد با ثبات سیاسی و امنیت کشور بستگی داشته است. جنگهای پیاپی فتودالها و سلاطین و اخذ مالیاتهای گوناگون، غالباً دهات و شهرها را با وضع اقتصادی اسفناکی مواجه می کرد. بیهقی در تاریخ خود، پس از تشریح اشتباهات سیاسی مسعود، نتایج بی تدبیریهای او را که عبارت از کشته شدن سربازان و ویرانی شهرها و دهات است، توضیح می دهد: «نیشابور این بار چنان دیدم که همه خراب گشته، و اندک مایه آبادانی مانده، و منی نان به سه درم بود، و کدخدایان سقفهای خانه ها بشکافته و بفروخته و از گرسنگی بیشی با عیال و اطفال بمرده، و قیمت ضیاع بشده و درم به دالکی باز آمده.» و در توصیف محمدآباد، می نویسد: «... حال این محمدآباد چنان شد که جفت واری زمین به یک من گندم بفروختند، و کس نمی خرید، و بیشتر مردم شهر و نواحی بمردند.»^۲

غیر از سران سپاه، کارمندان متنفذ دولت، سادات، شیوخ، بعضی از درویش و علما و مفتیها نیز بر حسب قدرت خود صاحب زمین می شدند، و از حاصل کار مداوم کشاورزان به سودگی زندگی می کردند. در آن دوران، از احزاب و جمعیتهای سیاسی به مفهوم جدید، نام و نشانی نبود، ولی هر کس می خواست مقام و موقعیتی کسب کند و از امنیت نسبی برخوردار باشد، ناگزیر بود که خود را به شاه یا یکی از امرا و فتودالهای بزرگ نزدیک کند، و در پرتو حمایت او قرار گیرد تا از گزند دیگر زورمندان در امان باشد.

«بارناو» از آزادیخواهان فرانسه، در نیمه اول قرن نوزدهم، می نویسد: «... اصلی است مسلم که در هر جا درآمدی غیر از درآمد زمین نباشد، مالکین بزرگتر بتدریج کوچکترها را بلع می کنند.» در چنین وضعی، خرده مالکها

۱. تاریخ تمدن اسلام، بیستین، ۲. تاریخ بیهقی فیاض، ص ۸۱۱.

۳. ص ۲۱۳.

خیلی زود به صورت وابستگان مالکین بزرگ در می‌آیند، و در آخر نیز به کام آنها فرو می‌روند، زیرا خرده‌سالکها قادر نیستند در عین حال، هم استقلال و هم حواجی خود را تأمین کنند... او ادامه می‌دهد: «...سلطه اشراف تا زمانی باقی می‌ماند که توده کشاورزان از امتیازات هنر و استعداد، غافل و از آن بیخبر باشند. مادام که وضع بر این منوال باشد، مالکیت زمین سرمایه شناخته می‌شود.» در جای دیگر می‌نویسد: «به محض اینکه هنر و صنعت در میان مردم رواج یافت، بغیر از هلاک وسایل دیگری برای تحصیل ثروت در اختیار توده مردم قرار می‌گیرد و زمینه تغییر در قوانین سیاسی فراهم می‌شود...»^۱

گردنلسکی، محقق شوروی، در قادیخ سلاجقه آسیای صغیر می‌نویسد: «سولانا - جلال‌الدین رومی، که شاعری ثروتمند و توانا بود، برای حفظ موقعیت خود، از حکومت‌های وقت جانبداری می‌کرد.

اشراف و فتودالهای بزرگ، گاه از روی حسن نیت وزمانی به قصد عوام‌فریبی و یا از بیم اعتراض مردم، قسمتی از دارایی خود را، که اکثراً از طریق ظلم و زورگردآوری شده بود، برای ساختن مدارس، مساجد، کاروانسراها یا ساختمانهای عام‌المنفعه مصرف می‌کردند، و نام خود را در کتیبه بنا ذکر می‌کردند.

بعضی از فتودالهای مقتدر، که منطقه وسیعی در اختیار داشتند، برای خود دربار مجلی ترتیب می‌دادند و عده‌ای از سادات، مفتیها، درویش، مجاورین، هنرمندان و شعرا را در قلمرو خود جمع می‌کردند، و آنان را باصلا و بخششهای بیمورد، به مدیحه‌سرایی و تملق‌گویی، ترغیب می‌کردند. چون معمولاً فتودالهای بزرگ نیروی نظامی قابل توجهی در اختیار داشتند، سلاطین، غالباً قبل از آغاز جنگ، با اعزام پیک یا ارسال نامه، از آنان استمداد می‌جستند، و از میزان کمک احتمالی فتودالها پرسش می‌کردند.

در سواردی که اسرا و فتودالها نفع و مصلحت خود را در شرکت در جنگ نمی‌دیدند، به معاذیر و بهانه‌هایی توسل می‌جستند و از شرکت عملی در جنگ، سرباز می‌زدند؛ و در مواقعی که امید پیروزی و اسکان چپاول وجود داشت، شاه را به این قبیل جنگهای غارتگرانه تشویق می‌کردند. جنگهای دایمی و تخریب دهات و شهرها از مختصات این دوره است. در موقع جنگ، اطاعت فتودالها از حکومت مرکزی کم می‌شد. سلاطین و حکومتها برای تضعیف اسرا و فتودالهای بزرگ و جلوگیری از طغیان احتمالی آنها، گاه موضوعی را بهانه کرده بر سر آنها می‌تاختند و مقداری از دارایی و غنایم آنها را به یغما می‌بردند. فتودالهای محلی اکثراً، مانند «واسال» در اروپا، از سلاطین وقت تبعیت می‌کردند؛ ولی هروقت منافع خود را در خطر می‌دیدند، علیه شاه کارشکنی می‌کردند. گاه از راه قیام یا اعلام استقلال، و ندادن باج و خراج، سر از اطاعت شاه می‌پنجیدند.

فجایع و غارتگریهای فتودالها و رؤسای ایلات و عشایر، غالباً پس از تقدیم هدایا و غنایم، از طرف شاه، چشمپوشی می‌شد. هر وقت دستگاه حکومت با بحران مالی روبرو می‌شد،

۱. هارولد جی. لاسکی، میرو آزادی در اروپا، ترجمه رحمت‌الله مقدم‌مراه‌ای، ص ۲۰۲ به بعد.